

.....
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد یک روایتی است که در این کلمات متاخر اصحاب ما روی آن زیاد بحث شده است، إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام. از
عجائب این است که در کتاب جواهر که نگاه می کردم چند بار این حدیث را آورده، إنما يحلل و يحرم الكلام. یک تکه اش را
انداخته نمی دانم چرا با این که حدیث معروف است.

علی ای حال کیف ما کان البته ایشان از حدیث به خبر تعبیر کرده است و در این بحث هایی که از آقای خوئی رحمه الله دیدم یعنی
مکاسب ایشان که چاپ شده همین کتاب محاضرات، راجع به سند حدیث بحثی از ایشان ندیدم اما قاعدتا روی مبانی ایشان حدیث
ضعیف است چون راوی اخیر که خالد ابن نجیح شده ایشان توصیه فرمودند. عده ای او را توثیق کردند حدیث صحیح می شود، این
بحث را برای بعد گذاشتیم، فعلا یواش یواش وارد بحث می شویم.

نکته ای که عرض کردیم این است که این مطلب إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام را عرض کردیم به این تعبیرش فقط در یک مورد
آمده است و مرحوم آقای اصفهانی فرمودند در نسخه ای که من از وسائل دارم یَحْلُ الكلام، مجرد آمده است. عرض کردیم یَحْلُ در
تهذیب آمده و مصدر تهذیب با کلینی فرق می کند. در کتاب کلینی یُحْلَل آمده، در کتاب تهذیب این مطبوع، چون من ارزش نسخه
مطبوع را الان نمی توانم بگویم مقابله با نسخ شده یا نه. در نسخه موجود تهذیب یَحْلُ است. این که آقای خوئی رد بر مرحوم آقای
اصفهانی کردند که نسخه ایشان غلط است به حسب ظاهر غلط نیست، اختلاف مصدر است. در کتاب شیخ یَحْلُ است، در کتاب کلینی
یُحْلَل است، دو تا لام است.

پرسش: تفاوت دارد؟

آیت الله مددی: تفاوت اجمالی را عرض می کنم، تفصیلی را برای بعد بگذارید. اجازه بفرمایید من اجمالی را عرض بکنم:

اگر کلام را چون می دانید کلام یا اخبار است یا انشاء است، اگر مراد از کلام اخبار باشد انصافا یحل بهتر می خورد چون کلامی که حلال است صدق است، کلامی که حرام است کذب است. اگر مراد انشاء باشد که مصبّ کلام است یُحلّل بیشتر می خورد، یحل خیلی معنا ندارد. اگر مراد از کلام اخبار باشد یحل انسب است، اگر مراد از کلام انشاء باشد یحلل انسب است. آنی که انسب است یحلل است، یحل معنا ندارد مگر توجیه بشود که یُحلّ بخوانیم یا توجیه بشود.

به هر حال نسخه ای که الان در السنه فقهای ما مشهور است همین نسخه یحلل است و این نسخه را عرض کردم در کتاب کافی آمده. توضیحاتی را عرض کردیم مرحوم کلینی این را از کتاب ظاهرا ابن ابی عمیر گرفته، همان نسخه ای که در قم کاملا مشهور بوده. ما این مباحث نسخه شناسیش را هم مفصلا عرض کردیم. نسخه ای بوده که مرحوم ابراهیم ابن هاشم به قم آورده، این نسخه کاملا مشهور بوده و کلینی و صدوق و دیگران از این نسخه نقل کردند و عرض کردیم کتاب نوادر ابن ابی عمیر در شش جلد جز کتب بسیار مشهور آن زمان بوده.

لکن آن نکته ای را که عرض کردیم آیا این کتاب از شبیه مثلا کتاب کافی بوده؟ گزینش های ابن ابی عمیر بوده؟ یا مصنّف بوده؟ عرض کردیم بعضی ها در ذهنشان این است که مصنّف کتابی است که دارای حدیث ضعیف است. من یک تعبیری را کردم که معلوم نیست ضعیف باشد بلکه یُکتب و لا یحتج به. حالا این یُکتب و لا یحتج به اصطلاح اهل سنت است. به اصطلاح خودمان صحبت بکنیم بگویم کتاب مصنّف کتاب هایی است که طرف نوشته، در او انواع حدیثی که آورده این طوری است که یا حدیثی است که خودش قبول دارد و به آن فتوا می دهد یا حدیثی است که خودش قبول ندارد اما صلاحیت احتجاج دارد یعنی نکته احتجاج دارد اما من به آن احتجاج نمی کنم، کس دیگر به آن احتجاج می کند. این نکته را خوب دقت بکنید. این مراد من از چون آن روز عرض کردم یُکتب و لا یحتج به اصطلاح سنی بود حالا اصطلاح شیعی را خدمتتان عرض بکنیم. مراد این است که احادیثی آورده که یا خودش قبول دارد احتجاج کرده یا اگر خودش هم قبول نکرده صلاحیت احتجاج دارد، باطل نیست. صلاحیت احتجاج در آن است. مرادم شرح عبارت یُکتب و لا یحتج به است. نه این که مراد این باشد حدیث ساقطی است. نه ممکن است شخص دیگر. الان همین حدیث لا تنقض الیقین

بالشک که حدیث اول صحیح زراره در نسخه حریر است اما نه صدوق آن را نقل کرده و نه کلینی. خیلی عجیب است، در قرن چهارم نه صدوق آن را نقل کرده و نه کلینی.

پرسش: اگر معنا را بگوییم کتابی که باب باب است بگوییم حسین ابن سعید آن کتابی که به ما از او رسیده خودش باب باب کرده، بگوییم این کتاب ثلاثینش هم که مصنف است یعنی مثل آن کتاب زهدش باب باب شده است
آیت الله مددی: می دانم ولی مصنف یعنی صنف صنف.

پرسش: این جوری چه اشکال دارد؟

آیت الله مددی: اشکالی ندارد و لکن ظواهر عبارت صدوق و لم یکن قصدی فی هذا الكتاب قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رووه.

پرسش: مال صد سال بعد است، حسین ابن سعید صد سال قبل تر است

آیت الله مددی: می دانم. می خواهیم بگوییم مصنف، چرا؟ چون نجاشی هم می گوید و صنف الكتب الثلاثین. تعبیر صنف کرده است، نجاشی باز پنجاه شصت سال بعد از صدوق است.

پرسش: این سه تا قرن فاصله دارند، اصطلاح را چجوری می توانند؟

آیت الله مددی: نه به هم خورده و واقعیت هم هست. ببینید همین حدیث حریر در کتاب حسین ابن سعید است. کتب حسین ابن سعید در قرن سوم است اما در قرن چهارم مرحوم کلینی او را نیاورده. این حدیث جز مسلمات اصول است، لا تنقض الیقین بالشک، لکن ما عرض کردیم خیلی مسلمات نیست، این را نه کلینی آورده و نه صدوق، هیچ کدامشان نیاوردند یعنی در قرن چهارم این دو بزرگوار نیاوردند اما در قرن پنجم شیخ طوسی آورده است لکن شیخ طوسی آدم خیبری است، بچه که نیست، می دانیم آن دو بزرگوار نیاوردند، به قرن سوم رفته است، از کتب حسین ابن سعید آورده است. مراد این نیست که حدیث ضعیف بوده. شاید خود حسین ابن سعید هم قبول نداشته چون عرض کردیم که ما یک مشکل بزرگی که الان داریم این افرادی که قبل از این کتب اربعه بودند درست با مبانی این ها در حدیث آشنا نیستیم مثلاً در کتاب نوادر الحکمة احادیث متعارض دارد. خب مبنای ایشان در حدیث متعارضین

چيست؟ آشنا نیستیم. مشکل جهل ماست نه این که بخواهم نفی بکنم. آشنا با مبانی آن ها نیستیم. احتمال بسیار بسیار قوی می دهیم که مبنای شیخ طوسی داشته باشند که مبنای جمع است. عرض کردیم مبانی اصحاب ما این اصولا تعارض را چون نزدیک است من فقط اشاره بکنم. تعارض به عنوان واقع از زمان امام صادق است، لفظ تعارض یا خبرین متعارضین هم در هیچ روایت ما نیامده است إلا در همین مرفوعه زراره در غوالی اللثالی که یکی از علامات ضعفش این است، هیچ روایت، این تعارض یک اصطلاحی است که اهل سنت بعد ها در اصول گرفتند و لذا هم بعضی ها بحث کردند که تعارض به معنای تضاد یعنی چه؟ به معنای اختلاف یعنی چه؟ اصلا تعارض که از کلمه عرض است چرا به معنای تضاد گرفتند. این اصطلاح اصولی است که کتب اهل سنت آمده. در هیچ روایت ما تعارض نیامده است، متعارضین نیامده است.

پرسش: خب تمانع است

آیت الله مددی: چرا تمانعشان؟ منع که ماده اش واضح است، تضاد چون ضد است، اختلاف چون خلاف است اما یاتی عنکم حدیثان مختلفان، احدهما یامر و الاخر ینهی، تعبیر این طوری است.

پرسش: این به خاطر عموم و خصوص من وجه است

آیت الله مددی: حالا این را فکر بکنید.

آن وقت از اوائلی که این مطلب مطرح شد و عرض کردیم روایات امام صادق بحث حدیثین متعارضین دارد، زمان امام کاظم و امام رضا اصحاب تالیف دارند یعنی رساله هایی که ما در حدیثین مختلفین داریم از زمان امام کاظم سلام الله علیه است. آن وقت مبانی اصحاب در آن برهه تاریخی یعنی از قرن سوم و اوائل قرن سوم شما بگیریید تا قرن پنجم که مرحوم شیخ طوسی است، مسلک عده ای مسلک طرح است، ما اسمش را اجمالا طرح گذاشتیم. اگر دو حدیث متعارض شد چون نمی شود حجت باشند یکیش را باید طرح بکنیم روی شواهدی که داریم. یکی را قبول بکنیم. مسلک صدوق ترجیح مختصری است و تقریبا انتخاب است.

مسلك دوم مسلك مرحوم كلینی كه تخيير باشد، اگر هر دو حديث معتبرند تخيير قائل بشویم. حالا این مسلك تخيير هم يك شرحی دارد كه فعلا جایش این جا نیست.

مسلك سوم مسلكی است كه عرض كردیم در میان اهل سنت هم شروع شده مثل كتاب ابن قتیبہ دینوری، كتاب را دارم و كتاب را هم خواندم، با كتاب مانوسم. اسمش را یادم است، تاویل مختلف الحديث، این تاویل مختلف الحديث تقریباً دو قرن قبل از شیخ طوسی است. ایشان هم مسلكش جمع است. كتاب رساله ایضاح مال قاضی نعمان كه اسماعیلی است ایشان هم مسلكش جمع است. آن مال قرن سوم، قاضی نعمان قرن چهارم، شیخ طوسی قرن پنجم. ایشان هم مسلكش جمع است.

از زمان علامه كه بحث حجیت خبر مطرح شد بیشتر مسلك ترجیح مطرح شد.

این مجموعاً چهار تا مسلك بین اصحاب ماست. یکی طرح است، یکی تخیر است، یکی جمع است و یکی هم ترجیح است. این چهار تا مسلك است.

پرسش: طرح مسلك کیست؟

آیت الله مددی: مثل یونس ابن عبدالرحمن. این كه بهش می گوید ما اشد انكارك علی اهل الحديث. البته یونس ابن عبدالرحمن فقط در صورت تعارض طرح نمی كرد، بدون تعارض هم گاهی طرح می كرد، می گوید اگر حديث دارای شواهد كتاب و سنت نباشد قبولش نمی كنیم. تعارض هم نداشته باشد طرح می كرد.

علی ای حال كيف ما كان وارد آن بحث نشویم چون باید در بحث تعارض متعرضش شد. من فقط می خواستم این نکته را عرض بكنم كه به اصطلاح این، ببینید شیخ طوسی قرن چهارم را رد كرد، رفت قرن سوم از كتاب حسین ابن سعید نقل كرد، آیا شیخ طوسی نمی داند كه مرحوم كلینی یا مرحوم صدوق به این حديث لم یحتجوا؟ قطعاً می داند، جای شبهه ندارد، من می دانم ایشان نداند؟! اما در كتاب حسین ابن سعید است لذا ما این معنا را عرض كردیم كه غیر از آن صنف صنف كه ایشان فرمودند. درست است مصنف یعنی صنف صنف مثلاً خصال ایشان مصنف است، باب واحد، باب اثنین، باب ثلاث، باب اربع. معنای مصنف واضح است. لكن مهم

این نیست چون صدوق اضافه بر مصنف این طور می گوید: و لم یکن قصدی فی هذا الكتاب، در کتاب من لا یحضر، قصد المصنفین، آن وقت آن قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رَوِه. حالا احتمال دارد این عبارت رَوِه باشد. روی ضوابط علمی به تشدید و به صیغه مجهول. این را سابقا یکی دو مرتبه شرح دادیم یا رَوِه که الان شاید بیشتر رَوِه می خوانند یعنی مصنف و مصنفات، جمیع روایاتی را که نقل می کند و ارزش نقل دارد را آورده است. از مشایخ شنیده است اما ممکن است به همه آن ها عمل نکند. با یک شواهد موجود به بعضی از آن ها عمل بکند. آن وقت مرحوم شیخ طوسی چون قائل است، آن وقت این ها چه معیار می شود؟ معیارش مثلا مشایخ قم مثلا. مشایخ قم این حدیث حریز را قبول نکردند، حالا چرایش را من نمی دانم. اما مرحوم شیخ طوسی از کتاب حسین ابن سعید آورده، به این مقدار که می خواهد بگوید در کتاب حریز هست، ببینید! حالا که هست حجت است، این تصور شیخ است، تصور را دقت بکنید! و شیخ راست هم می گوید، انصافا شاهی را که ایشان اقامه کرده در کتاب حریز هست چون حسین ابن سعید نقل کرده است. در کتاب حریز هست اما اعراض مشایخ، صدوق نظرش روی مشایخ است، مشایخ قم قبول نکردند. حالا تصور کردند استصحاب است، به قیاس بر می گردد، مثل اهل سنت است آن ها جای خودش و بحث دیگری است. این نکته فنی است. این شناخت مبانی اصحاب یکی از کار های بسیار مشکلی است، ما متاسفانه فعلا در مکاسب بیع هستیم که قاعدتا روایت کم دارد، یکی پیدا بکنیم یک مقداری مجبوریم قواعد را آن جا توضیح بدهیم و ایضاحش بکنیم.

این حدیث را چون مرحوم کلینی از کتاب ابن ابی عمیر آورده عرض کردم شیخ طوسی از کتاب حسین ابن سعید آورده، ایشان هم از ابن ابی عمیر. و لذا انصافا خود من الان کاملا پیش ما واضح است که این در کتاب ابن ابی عمیر بوده. دو راه به کتاب ابن ابی عمیر داریم، هر دو نسخه هم خوبند، یکی نسخه ای که قمی ها داشتند مثل ابراهیم ابن هاشم. یکی هم نسخه ای که مرحوم شیخ از حسین ابن سعید نقل می کند، هر دو خوبند پس این در کتاب ابن ابی عمیر بوده. تا این جایش روشن است لکن صدوق این را نیاورده است. این خیلی عجیب است. مخصوصا اگر بگوییم صدوق کار استادش را انجام می دهد. حالا مادام این جا صحبت صدوق شد من سریعاً می خواهم بخوانم، فعلا نمی خواهم وارد بحثش بشوم.

عرض کردیم یک روایت دیگری که ما در این جا داریم در باب مزارعه است، در باب مزارعه هم ما حدیث داریم لکن فرقی این است که در باب مزارعه فقط إنما یحرم الکلام آمده است فقط و فقط، یحلل الحرام اصلاً نیامده. سه تا روایت ما در باب مزارعه داریم آن روایات این است که می گوید اگر می خواهد مزارعه بکند برای خودش نسبتی از اجرت مثلاً می گوید من این جا را می کارم، یک سومش مال من و دو سومش مال شما. آن وقت سوال می کند می تواند بگوید مثلاً هر کسی بذر داد یک سوم مال بذر است، یک چهارم مال بذر، یک چهارم مال آلات مثلاً در زمان ما و اصطلاح ما تراکتور و این ها، یک سوم هم مال من مثلاً. در روایت دارد که این کار را نمی تواند بکند. این باطل است. در روایت دارد که برای خود بذر یا آلات سهمی قرار ندهد اما فرض کنید این را یک جوری کرد که در کار خودش شد مثلاً من باب مثال اگر بذر خودش را می دهد اما نمی خواهد به مناسبت بذر پولی قرار بدهد، به مناسبت خودش می خواهد قرار بدهد. می فرماید اشکال ندارد اما اگر بخواهد برای بذر چیزی قرار بدهد آن نمی شود. بعد فرمود إنما یحرم الکلام. آخر آن روایت دارد إنما یحرم الکلام. گفت ثلثا للبدن ثلثا للبقر، بقر چون مثل تراکتور زمان ما. زمان ما برای بقر می گوییم تراکتور.

می گوییم می توانی در ضمنش قرار بدهی . فرض کنید مثلاً بذر را خودش می خواهد بیاورد یا بقر را خودش می آورد من باب مثال یعنی می خواهد بگوید

پرسش: می شود من بردارم.

آیت الله مددی: ببینید این روایتی که ما در این باب داریم الان من از کتاب جامع الاحادیث خدمتتان می خوانم که تقریباً سعی کرده کامل تر بیاورد.

پرسش: صفحه چند است؟

آیت الله مددی: در این جلدی که امروز می خوانیم جلد ۲۳ است، آن بحثی که اول کردیم جلد ۲۲ بود. از صفحه از بابی که قرار داده باب هفت است از صفحه ۵۱۱ در این جهت آورده است. از این روایتی که آورده بعضی از روایات دارد که نمی شود، همین مقدار.

.....
بعضی از روایات مثل حدیث شماره ده دارد، این روایت یک مقداری مشکل دارد به خاطر ابی الربیع شامی، در روایت ابی الربیع

شامی عند ابی عبدالله أنه سئل عن رجل يزرع أرض رجل آخر فيشترط عليه ثلثا للبذر وثلثا للبقر، یعنی فرض کنید مثلاً تراکتور

فقال: لا ينبغي أن يسمى بذرا ولا بقرا، ولكن يقول لصاحب الأرض: "أزرع في أرضك و لك منها كذا و كذا نصف أو ثلث" أو ما

كان من شرط

هر شرطی می خواهد بگوید

و لا يسمى بذرا ولا بقرا فإنما يحرم الكلام

یعنی آن چه که می شود به ازای آن قرار داد دو چیز است، یکی مالک زمین است و یکی این که کار می کند. چیز های دیگر سهم

ندارند. این هم یک بحث اقتصادی است که نمی خواهیم وارد بشوم.

پرسش: این غیر متعارف است، بذر قسمت مهمی است

آیت الله مددی: همین دیگر. مهم در دنیای اقتصاد الان چرا

در کتاب کافی این روایت را از علی ابن ابراهیم عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن الحلبي،

اصطلاحا صحیح حلی.

این روایت کافی را هم حتی تهذیب نیاورده است. فقط کافی.

من چرا می گویم؟ این نکته ای که می گویم افراد کافی، چون عرض کردیم ذهنیت این است که هر چه در کافی هست در تهذیب هم

موجود است، این از آن مواردی است که در کافی هست در تهذیب نیست

قال : سئل أبو عبد الله (ع) عن الرجل يزرع الأرض فيشترط للبذر ثلثا و للبقر ثلثا. قال: لا ينبغي أن يسمى شيئا فإنما يحرم الكلام

این روایت دوم سندش مشکل ندارد.

این هم راجع به روایت دوم

روایت سوم باز در کافی هست که تهذیب هم نقل کرده است:

محمد ابن یحیی استاد ایشان جلیل القدر است، عن احمد ابن محمد که مراد اشعری است، از بزرگان است. عن علی ابن نعمان از اجلائی اصحاب است. از ابن مسکان که جلیل القدر است. احتمالا کتاب ایشان باشد چون ایشان یک کتاب جامعی در فقه داشته
عن سلیمان بن خالد که از قراء کوفه هم هست، اضافه بر این که شخص جلیل القدری است از بزرگان کوفه هم هست، زیدی بود بعد امامی شد.

قال سالت عن أبي عبد الله (ع) عن الرجل يزرع ارض آخر

آخر به کسر خاء اگر باشد منصرف است، به فتح خاء غیر منصرف است

فیشرط علیه للبذر ثلثا و للبقر ثلثا، قال علیه السلام لا ینبغی أن یسمی بذرا و لا بقرا فإنما یحرم الکلام.

این هم دو تا روایت.

این مجموعا سه تا روایت در این مسئله شد که هست.

حالا واقعا چیز عجیب است، بینی و بین الله هم مطلب عجیبی است. اولاً این سه تا روایت را دو تایش را کلینی آورده که یکیش هم کلینی منفرد است، کس دیگری غیر از ایشان نیاورده و هر دو هم سندش معتبر است.

دو تایش را هم تهذیب آورده که ذیل دارند، یکیش هم آن روایت ابی الربیع شامی است، ایشان از کتاب حسن ابن محبوب آورده است. عجیب این است که مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه ایشان آورده، خیلی عجیب است اولاً تعبیر کرده روی عن ابی الربیع الشامی. به احتمال بسیار قوی از مصدر دیگری غیر از کتاب حسن ابن محبوب است. ببینید این مرد چقدر ظریف است.

روی عن ابی الربیع الشامی عن ابی عبد الله فی رجل یزرع فی أرض رجل علی أن یشرط للبقر الثلث و للبذر الثلث و لصاحب الأرض الثلث،

متنش هم اجمالا با آن فرق دارد، مضمونش یکی است

فقال: لا یسمی بقرا و لا بذرا، و لكن یقول لصاحب الأرض: أزارعک

آن جا ازرع بود

أزارعک فی أرضک

این هم بحثی در صیغ عقود است که صیغه عقد مضارعه چیست

و لك كذا و كذا مما أخرج الله عز وجل فيها

خیلی به نظر من صدوق دقیق است، احتمالا این دقت مال ابن الولید است. إنما يحلل الكلام هم نیاورده است. خیلی عجیب است! انصافا عجیب است! چچور حواس این شخص جمع است، نه إنما يحلل الكلام را آورده و نه این را آورده با این که آن کتاب ابن ابی عمیر بود. این یکی خیلی عجیب است با این که در روایت ابی الربیع که از کتاب حسن ابن محبوب هم هست، ببینید! کتب حسن ابن محبوب بین اصحاب فوق العاده معروف بوده. با این که در کتاب ابن محبوب بود، البته کلینی هم این را نیاورده، کلینی که اصلا نیاورده.

پرسش: در مقنعه که نقل می کند زید را دارد

آیت الله مددی: پس شاید از این نسخه حسن ابن محبوب گرفته است.

احتمال دارد در فقیه مراعات شان استادش ابن الولید را کرده است.

پرسش: سئل الصادق علیه السلام

آیت الله مددی: اگر سئل دارد آن مال روایت حلبی است.

یکی از حضار: عن رجل یزرع ارض فیشرط علیه للبذر ثلثا و للبقر ثلثا

آیت الله مددی: این روایت ابی الربیع به نسخه حسن ابن محبوب است.

.....

علی ای حال در فقیه ایشان با کمال دقت، احتمال دارد که این که ایشان می فرمایند در کتاب مقنعه آورده نظر خودش باشد که قبول نکند. اما در کتاب فقیه نظر استادش ابن الولید باشد. علی ای حال این یک چیز خیلی تعجب آور و کمال دقت مرحوم صدوق که این ذیل را که إنما یحلل و یحرم، هر دو یا یکی را نیاورده است. به متن برگردیم.

پرسش: سوال پیش می آید این قسمت که نیاورده تعلیل امام علیه السلام، این لا یسمی بقرا إنما یحلل الکلام است پس چرا این تعلیل را نیاورده است؟

آیت الله مددی: صدوق؟

پرسش: بله

آیت الله مددی: ایشان از متن دیگری گرفته که توش نبوده.

پرسش: اصلاً منظور از حرمت در آن جا در روایت چیست؟

آیت الله مددی: تعبد گرفته است.

علی ای حال این یک نکته را خوب دقت بفرمایید، می خواهم بگویم این بزرگان ما کاملاً این مطالب را با دقت انجام می دادند. دیروز ما در بحث های گذشته خودمان، البته خوب دقت بشود که یک روشی هست که این در کتب حدیث در بین اهل سنت متعارف است، دائماً یک مقایسه می کنند، این راه هایی که بیایند بگویند این سند درست است یا نه. ببینید این روایت توش یحیی ابن حجاج عن خالد ابن نجیح، عن خالد است، این توش داشت إنما یحلل الکلام و یحرم الکلام. ما یک روایت دیگری داریم که البته مصدرش عوض شده، آن هم در کتاب کافی است، آن عن یحیی ابن الحجاج است، دیگر واسطه ندارد، همین مضمونش آمده إنما یحلل ندارد. آن وقت ببینید تصور می کنم واقعیت را، بالاخره یحیی ابن حجاج فرض کنید دو مرتبه این مطلب را شنیده است. یک دفعه از امام صادق مباشرتاً، یک دفعه از خالد. در آن نقلی که از خالد کرده إنما یحلل دارد، آن جایی که خودش شنیده ندارد.

پرسش: می فرمایید مدرج باشد؟

آیت الله مددی: احسنت، مطلب را زود رسیدید از بس که این جا شنیدید.

این ها می آمد می گفت این مدرج است، خوب دقت بکنید! در باب مدرج، مدرج یعنی کلام راوی به کلام امام ضمیمه شده است، اصطلاح مدرج یعنی این. چون شما چه فرض می کنید؟ یا یحیی اول سوال کرده است یا یحیی از خالد شنیده، بالاخره یکیش اول است. اگر اول سوال کردید به خالد می گوید من از امام پرسیدم امام نفرمودند إنما یحلل، تو چرا می گویی إنما یحلل؟ اگر عکسش هم باشد واضح است. پس این سوال و جواب آمده، این ذیل توش نیست.

دو: دیروز خواندیم یک روایت عبدالرحمن ابن حجاج دارد در این صفحه ۵۵۸ که در کافی آمده است، عجیب این است که این روایت هم فقط در کافی آمده، در تهذیب و فقیه هم نیست، در این روایت عبدالرحمن ابن حجاج همان مطلب خالد بعینه هست که ألیس إن شا اخذ و إن شا، عین همان متن است، این ذیل إنما یحلل هم آن جا نیامده است. در اصطلاح حدیثشان این طور است که ما نمی توانیم اقامه حجت بکنیم که این ذیل از امام است، چرا؟ چون شبیه این متن را یک راوی دیگر نقل کرده این ذیل را ندارد. از راوی ای که در سند هست یحیی ابن الحجاج و صاحب کتاب است دو نقل شده که در یک نقلش هست و در یک نقلش نیست. لذا این را خوب دقت بکنید یعنی این ها اعتقادشان این بود. شما شاید الان بگویید این بحث باطل است. من این را هی مطرح می کنم تا مقدمات کار در ذهنتان بیاید. بگویید اگر می خواهیم حکم بکنیم که حدیث مدرج است احراز می خواهد، آن ها می گویند اگر احراز حجت نشد پس مدرج می شود. وقتی مقایسه می کنیم اولاً این سوال جای دیگر هم آمده، فقط این نیست. در آن ها هم نیامده است. یعنی ما از این راوی حدیث دیگر داریم این ذیل توش نیست، آن جایی که خودش مستقیم از امام پرسیده این ذیل توش نیست.

احتمال سقط هست اما اصل اولی مخصوصاً و اعلموا أن حدیثکم هذا دینٌ و انظروا عمن تاخذ، این شاهنامه فردوسی یا گلستان سعدی نبوده که نسخه بدل حساب بکنند، وظیفه دینی بوده که روی آن حساب می کردند، کلمه کلمه روی آن حساب می کردند لذا گفتیم این که می گویند اصالة عدم زیادت است این حرف ها مفت است، این حرف ها ارزش ندارد، اصالت عدم زیادت چیست؟ این حدیث را کلمه به کلمه، الان ببینید ما چند روز است که کلمه به کلمه می خوانیم.

پرسش: آن مفهوم جمله ای که هست یعنی آن راوی را آشکار کرده تفاوت ایجاد نمی کند؟

آیت الله مددی: إنما قاعده است آقا.

پرسش: در مورد یحلل

آیت الله مددی: بگوییم به روایت یحرم الکلام تمسک نکنیم، خبر آن بحث دیگری است. بگوییم در آن جا حدیث سندش صحیح است

به این جا هم سرایت بدهیم. در غیر مزارعه در این بحث بیع نداریم.

در روایت عبدالرحمن ابن حجاج که دیروز خواندیم این طور بود

قال قلت لابی عبدالله الرجل یجیئونی یطلب المتاع فأقاوله علی الريح

اقاول چانه می زنم، مثلاً ده درصد می گیرم، بیست درصد می گیرم

ثم اشتریه

می روم از جای دیگر می خرم. عرض کردم این متعارف بوده می گفتند جای مثلاً سیلانی می خواهیم، می گوید کیلویی هزار تومان،

آن می گوید کمتر زیادت، می گوید من می روم می خرم هر چه خریدم ده درصد زیادت از تو می گیرم. می گوید اشکال ندارد، می

رود می خرد می آورد به او می فروشد.

فأبیعه منه فقال ألیس ان شاء أخذ و ان شاء ترک قلت بلی قال لا بأس به

این لا بأس به، تا این جایش لا بأس به در روایت خالد هم آمده است. این جا دارد إنما یحلل الکلام و عجیب این است هر دو روایت

هم از کتاب ابن ابی عمیر است، پیش کلینی هم بوده. دیگر این جا إنما یحلل، خیلی عجیب است، این روایت عبدالرحمن ابن حجاج تا

این جایش عین روایت خالد ابن نجیح است، عین همان است. بلکه فقط دارد که الرجل یقول اشتری هذا الثوب و اربحک کذا، این جا

اقاوله علی الريح دارد، آن جا می گوید اربحک کذا، قال ألیس ان شاء أخذ و ان شاء ترک قلت بلی قال لا بأس به.

إنما یحلل الکلام و یحرم الکلام.

این ذیل در عبارت عبدالرحمن ابن حجاج هم نیامده است. خیلی عجیب است.

بعد در روایت عبدالرحمن ابن حجاج یک نکته ای دارد

قلت فإن من عندنا يفسده

مراد از من عندنا در این جا کوفه است و بالخصوص ابوحنیفه.

من اگر بخواهم وارد این مسئله و شرح تاریخیش و فتاوایش را بگویم بحث مشکلی است خیلی طول می کشد، ان شا الله راجع به این حدیث و خصوصیاتش می گذاریم در بحث فضولی.

قال و لم قلت باع ما ليس عنده.

اشکالشان اشکال بیع ما ليس عنده است. یک توضیح خیلی مختصری را من این جا عرض می کنم چون بخواهیم تفصیل بدهیم انصافا طول می کشد.

یک حدیثی از پیغمبر نقل شده بیع ما ليس عندک. این حالا چند جور است نمی خواهم وارد بحث بشوم ان شا الله در بحث فضولی. من این بحث را چون نکات فنی دارد به این زودی شاید نتوانیم خدمتتان عرض بکنم عرض بکنم که این یک متن رباعی است بین اهل سنت. آن متن رباعی خلاصه اش این است، این متن رباعی در کتب ما این طور آمده است، همین کتاب جامع الاحادیث جلد ۲۲

صفحه ۵۵۲ حدیث شماره شش این طوری است، مرحوم محمد ابن احمد صاحب نوادر عن سلیمان بن صالح، با حذف سند

عن أبي عبد الله (ع)، قال: نهى رسول الله (ص) عن سلف و بیع، و عن بیعین فی بیع، و عن بیع ما ليس عندک، و عن ربح ما لم یضمن

این یک حدیث رباعی است که در این جا نقل شده است. این که چون سلیمان ابن صالح احتمالا از اهل سنت باشد، شرح حدیث سندنا و تاریخش را مفصل بعد عرض خواهم کرد. این را باز صاحب نوادر الحکمة نقل کرده به همان راهی که دارد از عمار ساباطی. حدیث شماره چهار.

عن ابی عبدالله، این ها منفردات شیخ در تهذیب است، هیچ کس دیگر نقل نکرده است، این ها منفردات شیخ است. نه صدوق نقل کرده و نه مرحوم کلینی

عن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام، من می خواهم نکته فنی را بگویم

قال یعث رسول الله صلی الله علیه وآله رجلا من أصحابه والیا

این والیا یعنی والی مکه، این قصه هم در سال هشتم است، در فتح مکه. پیغمبر اکرم بعد از این که فتح مکه فرمودند یکی از اصحاب را به عنوان والی مکه قرار دادند که اسمش عتّاب بن اُسید است، در بعضی جاها دیدم نوزده سالش بود که چهار سال، پنج سال بعد هم فوت می کند.

عتّاب بن اُسید، فقال إني بعثتك إلی أهل الله یعنی أهل مکه

چون والی مکه بود.

بعثتک به معنای نصبتک، این جا مراد از بعثتک فإنی باعث إلیکم اخی و ابن عمی و ثقتی من اهلی راجع به حضرت مسلم

بعثتک إلی أهل الله یعنی أهل مکه فانههم، این ها را نهی بکن

عن بیع ما لم یقبض و عن شرطین فی بیع

یک نسخه دیگری که ما داشتیم بیعین فی بیع

و عن ربح ما لم یضمن

اگر خوب دقت بکنید خیلی عجیب است. در این حدیث که منحصرافلا در طرق اصحاب ما در میراث های فطحیه آمده است. این حدیث در میراث های فطحیه در کتاب عمار.

ظرافت حدیث را ملتفت شدید؟ بیع ما لیس عندک را ندارد که اساس فضولی است، اصلا آن بیع ما لیس عندک را انداخته. این چهار تاست، الان سه تا آورده. حالا غیر از این که متونش هم فرق می کند ببینید بیع ما لم یقبض و عن شرطین فی بیع، ربح ما لم یضمن،

.....

حالا این حدیث چه بوده؟ شرح این حدیث را من اجمالا عرض بکنم، شخصی است که چند دفعه عرض کردم پسر عمرو عاص معروف به نام عبدالله، عبدالله ابن عمرو، این گفته شده که در فتح مکه ۱۵ سال و نیم عمرش بوده، ۱۵، ۱۶ ساله بوده. در فتح مکه که در مکه همراه رسول الله بوده می گوید یا رسول الله من چیز هایی را از شما می شنوم، اجازه می دهید من بنویسم؟ فرمود بله، این اول نوشتارش است. بعد ها در طی دو سال بعد از این چون فتح مکه سال ۸ است تا سال ۱۱ پیغمبر رحلت فرمودند، چیز های دیگری هم نوشت اضافه کرد. اسم این را هم گذاشت الصحيفة الصادقة. اخیرا شنیدم که اهل سنت این را جمعش کردند. سابقا موجود نبود. این صحیفه صادقه این است. در کتب اهل سنت اگر نگاه بکنید یک سندی است تکرار می شود، این ها اشاره به همین صحیفه صادقه است

عمرو بن شعيب، عن أبيه، عن جده، قال قال رسول الله (ص)

این عمرو نوه پسر این عبدالله است، عمرو ابن شعيب ابن محمد ابن عبدالله، عن ابيه شعيب، عن جده یعنی از عبدالله ابن عمرو عاص. عرض کردیم این کتاب اوائل قرن دوم مطرح شد زمان امام صادق. عن رسول الله. از کتب نادری است که اهل سنت از اولاد صحابه از رسول الله نقل کردند. این هم اول آن کتاب است. نهی رسول الله از این چهار تا. آن وقت این کتاب را خب می دانید در اول قرن دوم است، در قرن سوم اهل سنت دست به تنقیح زدند، بزرگان اهل سنت مثل بخاری و مسلم حدیث را قبول نکردند. ابن حنبل در مسند این کتاب را قبول نکرده است. یکی از موارد معركة الارا بین اهل سنت این کتاب است یا این سند. ابن حزم این یکیش را فقط قبول دارد، همین یک تکه اش را. بقیه کتاب را قبول ندارد. می گوید فإنها صحیفة سوء، این را قبول نمی کند پس بنابراین این چهار تا در نظر مسلم و بخاری قابل قبول نیست اما عده زیادی قبول کردند. حاکم در مستدرک این را آورده جلد ۲ مستدرک صفحه ۱۷ این را آورده. طبعا می دانید که اشکال دارد، مستدرک یعنی آن چیزی را که طبق مبنای بخاری صحیح بوده نیآورده، فوت شده و نیآوردند. خب خود حاکم می داند که بخاری قبول ندارد لذا بعضی جاها خوب دقت بکنید حاکم می گوید هذا حدیثٌ رواه جملةٌ من أئمة المسلمين صحیحٌ می گوید درست است. البته این جملة اگر کتاب حاکم باشد این چایی که من دارم یکمی عبارتش مبهم است.

باید جمله باشد. خود حاکم قبول می کند اما می داند که این شرط بخاری یا مسلم نیست، اشتباه نشود. یعنی عده ای از اهل سنت، در

ترمذی هست، در نسائی هست، انصافاً عده زیادی از اهل سنت این را دارند، هر سندی که در آن این طور است:

عمرو بن شعیب، عن أبيه، عن جده، قال، یعنی قال رسول الله، این قال یعنی قال رسول الله (ص).

نکته دیگر: عده ای از این کتاب عمرو ابن شعیب متأسفانه در روایات ما هست، سندش هم این است سلیمان ابن سالم.

پرسش: حمله نوشتند با جمله باشد

آیت الله مددی: بله حمله نوشته، به نظرم شرط جمله باید باشد.

علی ای حال گفتم من یکمی عبارت را نفهمیدم، اعتراف کردم که آقایان نگاه بکنند تا معلوم بشود.

البته در کتاب حاکم دو متن است عن بیع ما لیس عندک، عن بیع ما لا یملک. در فطحیه بیع ما لیس عندک را کلاً برداشته. سه تا

شد، شیخ در تهذیب که نقل کرده کامل نقل کرده، علی نسخه این هم به خاطر سلیمان ابن صالح این را هم نمی شناسیم. این هم راجع

به این حدیث اجمالاً

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین